بسم‌الله الرحمن الرحیم

[اجتهاد بالقوة و بالفعل 2](#_Toc431783366)

[تقلید مجتهد 2](#_Toc431783367)

[قول دوم 2](#_Toc431783368)

[تقلید مجتهد بالقوة 2](#_Toc431783369)

[معانی تخصص 3](#_Toc431783370)

[وسعت یا تضیق حیطه ها 3](#_Toc431783371)

[تقسیم چهارم 3](#_Toc431783372)

[توسط اجتهادی 4](#_Toc431783373)

[تبعض در نفس علم 4](#_Toc431783374)

[نتیجه‌گیری 5](#_Toc431783375)

# اجتهاد بالقوة و بالفعل

مقصود از اجتهاد بالقوة و بالفعل در کلمات علماء، مقسمیت عمل اجتهاد در این مورد است. نه اینکه مراد قدرت و توانایی بر آن باشد. این مصداق نیز وجود دارد که مجتهد مطلق بخشی از فقه را استخراج نموده باشد و بخشی را استخراج نکرده باشد، کما اینکه این حالت دارای وفور است. در اجتهاد متجزی باز این تقسیم وجود دارد.

حالت سومی نیز در اینجا وجود دارد که اجتهاد نهایی را در هیچ نقطه از فقه اعمال نکرده باشد.

# تقلید مجتهد

مسئله اساسی‌ای که دراین‌بین وجود دارد این است که مجتهد در مواردی که خود دارای رأی است، باید بر مبنای خود عمل نماید. مبنای این گفتار این است که ادله رجوع جاهل به عالم او را دربر نمی‌گیرد. اما در نقطه مقابل نیز رأیی وجود دارد که قائل به جاز شده‌اند که البته قائلین زیادی ندارد.

## قول دوم

قول دوم قائل به این است که فردی که دارای قدرت استنباط است، در مسئله‌ای که در حال حاضر در آن نظر ندارد می‌تواند به مجتهد دیگری مراجعه کند. چراکه او در حال حاضر جاهل است و می‌تواند مراجعه کند.

## تقلید مجتهد بالقوة

در قبال مجتهد بالقوة نیز سؤال فوق مطرح می‌شود که در این باب نیز دو نظریه وجود دارد، البته در اینجا عناوین ثانویه نیز مطرح است که مجتهد به خاطر وظیفه‌ای اهم نتواند مسئله‌ای را استخراج نماید. حتی دراین‌بین ممکن است کسی در صوری قائل به احتیاط شود.

طبعاً در اینجا اگر به حالت کفایی نرسیده باشد می‌تواند تقلید کند. سؤال دیگری که در این باب وجود دارد، این است که آیا مجتهد مطلق یا متجزی ای که تنها قوه استنباط را دارد می‌تواند بحث قضاوت و امور حسبیه را متکفل شود؟ این مسأله نیز باید در جای خود مطرح گردد.

## معانی تخصص

سه معنا برای تخصص در اجتهاد می‌توان نقل نمود؛ معنی اول تخصص در یک باب، اجتهاد در آن باب دون ابواب دیگر است. معنای دوم اعلمیت در یک باب غیر از سایر ابواب است و معنای سوم فعلیت بیشتر در یک باب از حیث تولید مسائل و فروعات است.

## وسعت یا تضیق حیطه‌ها

نکته دیگری که در اینجا بایستی گفته شود، این است که این تخصص که ما می‌گوییم و ناظر به یکی از آن سه معنا است، می‌تواند برحسب همین ابواب متداول باشد، و ممکن است برحسب بخش‌ها باشد. این نیز بر اساس مراتب تجزی است که قبلاً گفتیم. ممکن است کسی تخصص در کتاب البیع یا در ابواب معاملات داشته باشد. این امر دارای درجات است؛ حیطه تخصصی می‌تواند حیطه خیلی محدود باشد، و می‌تواند حیطه اوسعی باشد.

##  تقسیم چهارم

این تقسیمات سه‌گانه در محور دوم بود که بر اساس این‌ها تخصص‌های فقهی هم متصور است. تقسیم چهارم محل گفتگو و مباحثات جدی هست. و آن تقسیم اجتهاد به لحاظ مبادی آن است. یا به‌عبارت‌دیگر تقسیم به اطلاق و تجزی است، ولی نه از حیث ملکه یا اعلمیت یا فعلیت و بالقوه که سه تقسیم قبلی بود. اطلاق و تجزی از حیث مبادی و مبانی اجتهاد است. اسم هر چهار تقسیم را اطلاق و تجزی گذاشتیم منتها حیثیتش فرق دارد.

 در این تقسیم چهارم حیث این است که گاهی مجتهد مطلق است، از حیث همه مبادی مؤثر در اجتهاد؛ یعنی شخصی مجتهد مطلق است و در بحث‌های لغوی، اصولی و رجالی صاحب‌نظر است و همین‌طور در همه آنچه در باب اجتهاد مؤثر است، او صاحب‌نظر است. این اجتهاد مطلق است. یعنی اجتهادی که در همه مقدمات اهل نظر است و تا برسد به آنجایی که ممارست با مسائل فقهی است و این ممارست هم به حدی است که او را به درجه صاحب‌نظری رسانده است. این اجتهاد مطلق به لحاظ سلسله‌مراتب، عناصر، مبادی و مبانی مؤثر در اجتهاد. همه موارد را دربر می‌گیرد.

در مقابل آن تجزی در اجتهاد است که گاهی توسط در اجتهاد هم می‌گویند و مقصود از این قسم دوم این است که در برخی از مبادی و مبانی دارای نظر است، ولی در برخی صاحب‌نظر نیست.

## توسط اجتهادی

ما می‌گوییم تجزی در اجتهاد به لحاظ مبادی و مبانی ولی اصطلاحی که بیشتر رایج است توسط در اجتهاد است. نه اینکه بشود مقلد باشد و بگوییم هیچ‌کدام از این امور را نمی‌داند و باید تقلید کند. نه آن است که همه آن عوامل مؤثر در اجتهاد را در دست داشته باشد، بلکه بینابین است. بینابین به این معنی که گاهی خودش صوری دارد. یک حالتش این است که در همه اصول مهارت و توانمندی دارد، ولی در رجال اصلاً کارنکرده است.

## تبعض در نفس علم

این‌طور بودند که در رجال هیچ مهارت تضلعی ندارد، ولی فرد در اصول کاملاً مسلط است. البته این‌که به رجال نمی‌پرداختند گاهی مبنائاً می‌گفتند رجال مؤثر نیست.

او بالعکس گاهی است که در یک علم این وضعیت را دارد. مثلاً در خود اصول مباحث عقلی را استنباط نکرده، یا توانایی استنباط ندارد، ولی در مباحث الفاظ تبحر دارد، او بالعکس، یا در همه آن‌ها مهارت لازم را دارد، ولی قدرت استنباطی را در اصول عملیه و تطبیق آن‌ها را ندارد. این یک حالت دیگر است.

##  نتیجه‌گیری

بنابراین اجتهاد در تقسیم دوم منقسم می‌شود به اجتهاد مطلق ازلحاظ تسلط و تضلع در همه مبانی، مبادی اجتهاد، علوم و دانش‌های مؤثر در اجتهاد و قسم دوم آن‌که در بعضی تضلع و اجتهاد دارد و در بعضی ندارد.

 اصل این تقسیم فی‌الجمله درست است. و شکی نیست که هم به لحاظ این علوم ممکن است در بعضی صاحب‌نظر باشد و در بعضی نباشد. هم در درون یک علم ممکن است این حالت وجود داشته باشد. این تقسیم چهارم است. منتها سؤال مهمی که در اینجا وجود دارد این است که این شخصی که حالت توسط در اجتهاد دارد، یا تجزی در این مراتب مؤثر در اجتهاد را دارد، می‌تواند بخشی را از دیگری تقلید کند و بخشی هم نظر اجتهادی خودش را به آن ضمیمه کند؟ این سؤال مهمی است که پس از تعطیلات ان شاء الله بدان پرداخته می‌شود.